



آرش نصیری

بگذار برگردم به دورانی که کلمات را شناختید. از کی متوجه شدید که «خیراندیش» می تواند برایشان یک کاراکتر درست کند؟ یعنی زمانی که دانستید که اگر بخواید به معنی اسمتان توجه کنید باید یکسری از کارها را بکنید تا اسمتان پاسا بشود...

خیلی سؤال جالبی است. ده سالم بود که داستانهای رادیو را گوش می دادم و به زن برادرم که باسواد خانه نام بود می گفتم می شود به من بگویند چندانم می شود؟ سال هزا و سیصد و چند را بلد نبودم. انگشتمان را گرفت شمرد و گفت ده سال من آن زمان داستانهای رادیو را گوش می دادم و می فهمیدم آن زمان آقای علی احمدی یکی از صداهای خوش و عاشق پیشه را داشت. من همیشه وقتی به داستانهایی شب گوش می کردم صدایش خیلی برام جذاب بود. آقای علی احمدی وسط صحبتهاش گفت: می مردم خیراندیشیه! من نادردم و گفتم: فامیل منو گفتی. زن برادرم برام توضیح داد که خیراندیش یعنی چه. خیراندیشی یعنی چه. الان خیلی برام جالب است که شما این را پرسیدید.

اسم خود را دوست نداشتی به عنوان «گوهر» نمی فهمید یعنی چه. فکر می کردم یک اسم بلی است و مدرم یک اسم فیمبی را روم گذاشته و اسم باید امروز و سوسولمی داد. آن زمان دوست نداشتی نمی فهمیدم. اگر تعریف خودم بشنوی امروز وقتی من خواهر خود را پشت تلفن معرفی کنم و بگویم گوهر هستم باور کنید پشت آن مجبوس می شوم مدرمت بخوادم. می گویم ببخشید این اسم را مدرم گذاشته. این زروی نیست که گوهر هستم یک اسم گوهر است. تازه بعد از آن می خندم و می گویم خیراندیش هم هستم. می گویم ببخشید اگر خودخواهی به خرج می دهم و باز هم می گویم که خیراندیش هم هستم. لابد اینها یکی که رنگ می زدن تا یکسود صریق می کنند که شما هم گوهر هستید و هم خیراندیش...

نمی داند این صحبت شما را تعریف حساب کن یا ملعن؟  
تعریف حساب کنید...

خیلی مستحکم.

(بعد از کمی تعارفات معمول)

فقط یک اشکال وارد بود. «گوهر خیراندیش» (اگر فقط به معنی این عبارت توجه کنیم) بیشتر بیانگر چهره مثالی یک زن است. زنی که مهربان است، خیراندیش است، به فکر دیگران است و کلالاتی طرف نداد در حالی که شما بیشتر یک زن قوی و به اصطلاح همزبون به نظر می رسید...

شما لطیف دارید و از من بخوادم بپذیرم فکر می کنم که من یک زن صاف، یک مادر صاف، یک بازیگر متعهد و صادق هستم. اگر که کمی جسور به نظر می رسم و شامی می گویند شیرین، این رفتار خطی درست همسر در خانواده است. همسر ما را طوری آموزش داده که هرگز در برابر مدرمت نبود، نمونگات، توهین ها و هر چیز دیگری من تعظیم فرمودم بیاریم بلکه طوری برخورد کنیم که هم شخصیت ما را حفظ کنیم و هم توهین نمی شود. من زیاد دعایا بلد بودن ندارم ولی همیشه سعی کرده ام که طوری برخورد کنم که با زلفام دیگران چیزی نداد بگیرند نه اینکه توی ذوق شان بخورد. کمک به همه کمپله ای که من نیاز دارم و یک جور تواضع که جرز وجود من شده است. بدون تعارف.

آن موقع که آقای علی احمدی داشت آن قسه ها را می گفت و وسطش گفت «چه مردم خیراندیشی» شما تهران که نبودید؟  
نه خیر. من به سال ۵۶ در شیراز بودم. در دانشکده هنرهای دراماتیک قبول شدیم و کوچیدم و برنمی آمدم.  
در شیراز معمولش این است که اگر کسی ذوق و استعداد داشته هنری داشته باشد و با علاقه به کار هنری داشته باشد و بخواد به یاد بگیرد باید خودش برود و در دانشکده هنرهای دراماتیک درس بخواند. اولین چیزی که به ذهنش می آید حافظ سعدی هستند. شما هم شاید از زاتر سفر شروع کردید...

تفانان. گوهر خیراندیش باوجود آنکه عاشق حافظ است و پدر و مادرش را دیوانش تغال می زند، اینقدر بلد نبود که بتواند حافظ را بفهمد. من هنوز هم حافظ را سخت می فهمم. بدون ادعا. با تفسیرهای کنایهای مختلف. حافظ را متوجه می شوم، همه اش به دنبال معانی پیچیده تر اشعار حافظ هستم. تغال و معانی روپنایی اشعارش. بیشتر به دنبال معانی پیچیده تر می باشم. قبلا نبودم و بلد هم نبودم. معنی را بیشتر در کتابها می خواندم اما قسه های گلستان دیوانستان. اینجا هم فکر نمی کنم قرار باشد شمار دانستن این دوشارم بزگ را بماند که در قله شعر فرخ داران درنگه من بیشتر چه چیزی بود که با کارهای ادیبی که خودم در خانه انجام می دادم خانواده ام را سرگرم می کردم. به خاطر یک روز دکتر می شدم. یک روز پرستار و یک روز ادای خانم معلم را در می آوردم و یک روز خانه می شدم و یک روز مامان. یک یک روز بابا می شدم. من همیشه در حال بازی کردن با همبازان بودم و با عروسک های هم میزاد بازی می کردم. من همیشه در شبهای خنیل بودم و با حافظ و سعدی فاصله زیادی داشتم. من بلد نیستم شعر شاعر.

حقی اگر با کلمه گوهر در شعرهای حافظ و سعدی برخورد می کردید باز هم جلب نمی شدید؟  
می داند که کدام شعر را می خواهید بگویند ولی اینها همه مال بد است. مال زمانی است که من آدم به دانشگاه. من شعور فهمیدن سعدی و حافظ را دیر به دست آوردم. هنوز هم نمی دانم.

تعریف که نمی کنید؟  
نه تعارف نمی کنم. عین واقعیت است.  
اشعار حافظ و سعدی هرچند برای من که ممکن است آدم آن را طو که بپایز نشم اما آنقدر می فهمد که بتواند از آن لذت ببرد. حتی اگر بچه باشد...  
... همیشه دوست در شیراز شناخته حافظ را بودم. در سنن شیراز رجب - شماره ایرانی - که من خود خوب من است آشنا شده کمالی من بود که شعر را خیلی خوب

# ببخشید، من «گوهر» هستم!

فرمان برای مصاحبه را در دفتر یک آموزشگاه سینمایی گذاشتم. وقتی در سالن انتظار منتظر پایان کلاس ایشان بودم به نرزی فراوان آفرین گفتم. چون می دانستم حدود سه ساعت است که کلاص شروع شده و صدایش از داخل کلاص می آمد که همچنان با حرارت داشت حرف می زد و لابد با نرزی تمام درهش را بازی می کرد. وقتی مدتی آن آزمایشگاه گفت که تازه قبل از آن هم جای دیگر درس داده است، خیلی خیلی تعجب کردم. تقریباً آمدم برای انجام مصاحبه در آن شب قطع شده بود اما نتوانستم که اقبالی یک روز دیگر قرار بگذارم. اما وقتی که از کلاص بیرون آمد حدود یک ربع ساعت در خارج خیراندیش باشا اگر دانش بحث کرد و سر آخر گفت که برآی مصاحبه آمده است، از غیظ و تعجب نزدیک بود شاخ در بیوروم. (ایشان را گفتم که بداندی خانم خیراندیش ماشاالله چندتر از اوست و اگر شما چشمان شورا است لطفاً بزرید به تخته).

من معمولاً دوست دارم مصاحبه ام در حالت خواب مصاحبه شوند گانم باشد اما آن روز اتفاقاتی پیش آمده بود که ناآزاد بود و حسنگی و کار زیاد را هم که بعداً می بینید که گفت و گو را با «گوهر خیراندیش» شروع کردیم که هم معنی است. ایشان هر چند که هم گوهر است و هم خیراندیش اما تصورم از این خانم هر چند یک شیرین است. یک همسر وفادار، یک مادر مهربان و یک زن جسور و مرد (اگر خانم خیراندیش از اضافه کردن کلمه «مرد» بدشان نیاید) حالا شما هستید و بخشی از یک مصاحبه نسبتاً طولانی با خانم گوهر خیراندیش، بخشی که برمی گردد به شیراز و ماجرای آشنایی شان با همسر مرحوم شان جمشید اسماعیل خانی هم. راستی، انگار جمشید اسماعیل خانی در مصاحبه حضور داشت، گوهر دو نفر است.

می خواندم و من دست و پا نشکتم می خواندم و حتی قهقهه و سمره را درست بلد نبودم اما از ظن خودم بر حافظ می شدم و آن زمان من یک دختر کاملاً احساسی بودم و وقتی شعر حافظ را می خواندم من برای دریافت قول ششم و یا احساس عاشقانه با آن شعر احساس نزدیکی می کردم.

آن موقع از کتاب دیگری را هم خوانده بودید که خوب فهمیده باشید؟  
من به طور کلی رمان خوان بودم. مثلاً بر اثر ماتسین را در ۹ سالگی خواندم. کلاعات به خواندن رمان داشتم؛ آخرین نبرد وکتور هوگو را که قهر زیادی هم داشت هنوز یازده سالم نبود که خواندم من خوره رمان خواندن بودم. من منظورم اولین سؤالی بود که خواندم و متوجه شدم.

بر اثر ماتسین اولین کتابی بود که خواندم و متوجه شدم. کتابی که خواندم و متوجه شدم ماسل پرست بود که در همین سنین با لام خواندم و متوجه شدم اعتراف می کنم.

مثلاً من خودم در سنین نوجوانی تصویر دوربان گری، اثر اسکر اولدر را خواندم و اصلاً هیچ چیز از آن را نفهمیدم. بالا آن هم هنوز نفهمیدم که چطور آن کتاب را تمام کرده بودم...

من خیلی وقت ها خیلی چیزها را می خوانم و نمی فهمم ولی نصفه و لاش می کنم. من مثل شما نیستم که تا آخر خواندم. از آن جهت که نامناشی فکر می کنیم و روش من همیشه از آن کم می آورم و خیلی هم دوستش دارم. این روزها فکر می کنم چندتر خوب است که فرصت داشتم کتابهایی را که قبلاً خواندم و دوستشان داشتم دوباره مرور کنم. «سرخ و سیاه» استاندارد را در دوره دانشکده که خواندم توانستم با تعریف برآی اون دوستانم نمره دوستانم را برسانم به نوزده.

خبر مریم اخوندی که الان ایران نیست. من وقتی در سالک و سرخ و سیاه و رابری کلاص های محمد حقوقی که استادانم بود خواندم که بچه ام چند روز بودم و من مجبور بودم در خانه بمانم و به چه ام شیر بدم و درسهای دانشکده. در آن خانه می خواندم.

البته وقت زیادی داشتم و دوستانم که وقت نداشتند من داستان را برایشان تعریف می کردم و آنها از این طریق نمره های کلاصشان را می گرفتند. من همانطوری که گفتم خودرمان خواندن بودم و پس از آن تاریخ رجوع کردم و تاریخ برام چندنیت زمان را ایضا کرد...

اولین بار در کجای شیراز به مدرسه می رفتید؟  
دستان خانم چهار راه مشیر جسدیده به خانه خواندم. چون جسدیده به خانه خودتان بود اینقدر آدرسش را دقیق بلدید یا اینکه همه آدرسها را می توانید دقیق بگویید؟  
نه آن زمان این دستان اتفاقاً دستان مطرحی بود و خوشخانه خانه ما نزدیک

متأسفم که حضور ذهن ندارم. نمی توانم آسانی شان را بگویم. اولین باری که به صورت جدی روی صحنه ای ناظر شد مال بعد از چهارده سالگی بود یا قبل از آن؟

در کلاهای آقای شجاعیان که کار می کردیم نمایشنامه ای بود به نام «فاک» که اسماعیل خانفی نقش مقابل مرا بازی می کرد و بعداً که با هم آشنا شدیم کارگردانی کاری را به عهده گرفت به نام عروس که من در کلاص نهم بودم. در دبیرستان ناظمیه شیراز آن را اجرا کردیم و تماشاچی آن بسیار زیاد بود. خود جمشید اسماعیل خانی کارش را از سنین خیلی پایین شروع کرده بود و تا آن موقع در نمایشنامه های زیادی بازی کرده بود.

در ختان استاده می میرند؟ کار بسیار حرفه ای اش بود و پس از آن چهار صدوق، بیضی را من ازش دیده بودم. من هنوز کارم را از شروع نکرده بودم ولی او کارش را با کارهای حرفه ای شروع کرده بود.

چهار صدوق، آقای بیضی را در کجا دیده بودید؟  
در تالار شمس از جمشید اسماعیل خانی و بازیگری مهدی قصبه، حبیب دهقانی آسب، زنده یاد آقای شجاعیان و خود جمشید که نقش متربک را بازی می کرد. آقای بیضی به شیراز آمدند و من در چهارده سالگی با ایشان آشنا شدم. نمایشنامه پرواز پرنده، آقای دکتر دلا ساعی را بازی کردم که ایشان آمدند شیراز و با ایشان هم آشنا شدم.

اینها مال بعد از اینهاست نه؟  
نه اینها مال همان من است که با جمشید آشنا شدم و ایشان مرا با این نام ها آشنا کرد و خیلی از استادان دیگر وقتی لبیل سرگشته را بازی کردم آسب سبویان به شیراز تشریف آوردند و خیلی از ما تعریف کردند. بسیار نمایش ما را دوست داشتند. وقتی که نمایشنامه رستم و سهراب را بازی کردم ملک جهان خرابی که طرح لباس بسیار درجه یکی هستند. آن زمان طراحی لباس من را به عهده گرفتند...

ایشان که شیرازی هستند؟  
نه خیر. خانم ملک جهان خرابی در فرانسه زندگی می کنند و بیشتر وقت ها برای کارهایشان به تهران می آیند. آن موقع ایشان وقتی نمایش ما را در حدی دیدند که می خواستیم در شماره تئوس اجرا کنیم آقایان سبویان و نظامی به عنوان مجری شدند گروه آمدند و ما را هدایت کردند و در آن نمایش نقش تهیه کننده آقای دهقانی سبب نقش سهراب، مرحوم جمشید افشاریان رستم و اسماعیل خانی نقش پدرم، شاه سنگان را بازی کرد و آقای مهدی قصبه نبود، آقای محمودیا کنیت هم یکی از تلاشها را برد.

آقای جمشید مظفری و آقای یحییان به عنوان بلد بودند. آن نمایش آنقدر حرفه ای اجرا شد که در تالار پهلوی سابق سابق سالن که آن آن نمی استم آنهم بسیار حرفه ای انجام و حرفه ای ترین سالن شیراز بود این کار به صحنه رفت با طراحی لباس خانم ملک جهان خرابی.

پس اولین کار حرفه ای که شما با آن شروع کردید همین کار است...  
... می توانم بگویم که حتی اولین کار حرفه ای که با آن شروع کردم همان نمایشنامه عروس بود که طرح و اجرای دکور آن را یک گروه بسیار حرفه ای انجام دادند که هنوز هم کار می کند جمشید اسماعیل خانی کارگردانی آن را به عهده داشت و چه جایی که الان مطرح هستند در آن کار می کردند.

جدای از قصبه عاشق نشما دانشمند آقای اسماعیل خانی کار حرفه ای هم...  
... به غیر از مشق عشق مشق کار هم می کردیم (خنده)... بعد مشق همسر دیو...

آیا شما آشنید با یک آدم معروف از دوای می کردید؟  
... من شیراز زنده ایشان را نمی شناختم ولی در جامعه تئاتری همه ایشان را می شناختم.

و ایشان هم لابد یک استعداد در شما دیده بود یا توجه به اینکه شما بزرگتر هم بودند...  
... بیشتر از پنج سال من بزرگتر نبود ولی آنها کار تئاتر کردید. اولین نمایشی که من از ایشان دیدم در آنجا دانشکده تئاتر کبیرم در بازی می کردند که من وقتی گشایش ایشان را با یک گروه دیدم نشد که ایشان زود سه ساله هستند.

دانشتم می گفتم که لابد یک استعداد در شما دیده بودند...  
ایشان آمدند و به مدرسه ما تعدادی از بچه ها انتخاب کردند و یک تمرین های به آنها دادند و از بین همه آنها من انتخاب کردم. اگر استمن را خودخواهی نگذارید.

شاید از این همه یک نفر را انتخاب کردند که هم بازیگر باشد و هم عاشق او شوند و با او دوای کنند...  
... بله زعم شما لزوماً باشد. ولی بعد از تمرین های تئاتر و رابطه که داشتم این اتفاق احساسی برآید به وجود آمد و گرنه دوستان دیگری هم در آن گروه بودند و ازین که اسماعیل خانی آسان شریف، خالص و استادعادی بود توجه مرا جلب کرد و گرنه در گروه سرهای دیگری هم بودند که با من همبازی بودند.